




تاریخچه مقاله
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۱۰
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۰۲

فصلنامه علمی پژوهشی آفاق فقاہت

سال دوم، شماره ۱، پاییز ۱۴۰۲، ص ۸۱ تا ۹۴



بررسی تطبیقی دلالت نهی بر تکرار در کلام مرحوم آخوند رحمۃ اللہ علیہ و شهید صدر رحمۃ اللہ علیہ

نورالله حکیمی  طلبه درس خارج حوزه علمیه قم

nh7852210@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله

یکی از بحث‌های مهم در اصول فقه، بحث مره و تکرار در اوامر و نواهی است. این بحث در بین علمای اصول محل نزاع است. با توجه به این که در علم اصول آراء مرحوم آخوند ره و شهید صدر ره دارای جایگاه ویژه‌ای می‌باشد در این مقاله سعی شده است که دیدگاه ایشان به صورت تطبیقی مورد بررسی قرار گیرد. به این منظور پس از تبیین مفاهیم تصویری و تصدیقی بحث، به استدلال مرحوم آخوند رحمه‌الله در کفایه و بیانات شهید صدر ره در بحوث فی علم الاصول می‌پردازیم.

کلیدواژه: نهی، مره و تکرار، طبیعی و فرد، ارسال و ابهام

نوع مقاله: علمی - پژوهشی

مقدمه

یکی از مباحثی که در علم اصول فقه بحث می‌شود بحث مره و تکرار در صیغه امر نهی است. یعنی آیا وقتی صیغه افعّل یا لاتفعّل از مولا صادر شد، یک بار انجام دادن امر و یا یک بار ترک کردن نهی، در امثال امر یا نهی کفایت می‌کند یا نه؟ یا مکلف باید امر نهی را بارها امثال کند، یا بر هیچ یک دلالت نمی‌کند؟ و به صورت کلی سؤال اصلی این می‌باشد که آیا نهی دلالت بر تکرار می‌کند یا خیر؟

بحث از دلالت نهی بر مره یا تکرار از بحث‌های مهم اصولی می‌باشد زیرا غیر از اینکه دارای آثار علمی می‌باشد دارای اثر عملی هم می‌باشد. اثر عملی این بحث در فقه خود را نشان می‌دهد که مکلف اکتفاء به مره کند یا دائماً باید نهی را ترک کند و این بحث مهم و دارای اثر، زمانی کامل می‌شود که به صورت تطبیقی به بررسی این بحث بین اعلام از علما بپردازیم؛ بنابراین طالبان علوم دینی و کسانی که در مسیر استنباط احکام شرعی و صدور فتوا هستند بهرمندی اصلی را از این بحث خواهند برد.

هدف از این مقاله مقایسه نظریه آخوند خراسانی رحمته الله علیه در کتاب کفایه الاصول و نظریه شهید صدر در کتاب بحوث فی علم الاصول می‌باشد البته با توجه به فصل‌های مختلف کفایه و ارتباطی که بین آنها وجود دارد زیرا تاکنون این بحث را فقط در ذیل صیغه نهی و بدون نگاه به بحث‌های طبیعی در سیاق نهی و اطلاق دنبال می‌کرده‌ایم و در این مقاله سعی شده است با نگاه به این دو بحث، نظریه آخوند رحمته الله علیه مطرح گردد.

در کتب اصولی از دیرباز به بحث مره و تکرار پرداخته شده و محل بحث علما بوده ولی آنچه که به عنوان تطبیق نظریه این دو محقق باشد، مشاهده نشده است. روشی که در این مقاله مورد استفاده قرار گرفته این است که ابتدا معنای نهی و معنای مره و تکرار به عنوان مفهوم تصویری آورده شده است بعد مباحث دلالت نکره در سیاق نهی و اطلاق صیغه نهی به عنوان مفاهیم تصدیقی بحث آورده شده در ادامه هم استدلال مرحوم آخوند رحمته الله علیه و مرحوم شهید صدر رحمته الله علیه آمده است.

۱. مفاهیم تصویری

۱/۱. بیان مراد از نهی

صاحب کفایه می‌فرماید مقصود از نهی هم ماده است و هم هیئت و برای اثبات اینکه مشخص کند مقصود از نهی چیست چند مرحله را ترسیم می‌کند:

بیان اقوال در مسئله

الف - یکی از اقوال در مسئله این است که محل نزاع فقط هیئت نهی می‌باشد و ماده نهی از محل نزاع خارج

است. مرحوم آخوند علیه السلام در کفایه، این قول را از صاحب فصول علیه السلام نقل می‌کند.

«ثم لا يذهب عليك... لا يوجب كون النزاع هاهنا في الهيئة كما في الفصول. (خراسانی، ۱۴۰۹ ق، ص ۷۷)»

«سپس بر شما مخفی نماند... موجب نمی‌شود که نزاع (و درگیری اصولیون) در اینجا (بحث مره و تکرار) فقط در هیئت باشد همچنان که در فصول آمده است»

با مراجعه به کتاب فصول، این نتیجه به دست می‌آید که این نقل قول درست و دقیق است:

«وإنما حررنا النزاع في الهيئة. (حائری اصفهانی، ۱۴۰۴ ق، ص ۷۱)»

«و همانا محل نزاع را در هیئت فقط تحریر کردیم»

ب - مقصود از نهی هم ماده است و هم هیئت که این قول مرحوم آخوند علیه السلام می‌باشد.

«فعليه يمكن دعوى اعتبار المرة أو التكرار في مادتها كما لا يخفى. (خراسانی، ۱۴۰۹ ق ؛ ص ۷۷)»

«بنابراین ممکن است ادعا کنیم که مره و تکرار در ماده هم معتبر است (و محل بحث است)»

دلیل صاحب فصول علیه السلام

توضیح استدلال ایشان این است: اینکه ما اصولیین، بحث می‌کنیم که صیغه افعال آیا دلالت بر مره می‌کند یا تکرار، نزاع و بحث مذکور فقط مربوط به هیئت افعال - و اضرب - هست و هیچ ارتباطی با ماده - ضاد، راء و باء - ندارد و دلیل و شاهد مدعی خود را از کلام سگاکای استفاده کرده‌اند که:

سگاکای، ادعای اتفاق - اجماع اهل ادب - کرده که: مصدر اگر مجرد از لام و تنوین باشد، مفادش فقط ماهیت و طبیعت است - دلالتی بر مره و تکرار ندارد. معنای «ضرب» طبیعت الضرب و معنای «قصد» طبیعت القصد می‌باشد. سپس صاحب فصول علیه السلام، ادعای اتفاق سگاکای را قرینه قرار داده که اختلاف اصولیین در باب مره و تکرار، مربوط به ماده افعال نیست زیرا ماده افعال، همان مصدر است - که سگاکای در آن، ادعای اتفاق کرده که مفاد مصدر مجرد از لام و تنوین فقط ماهیت و طبیعت است - در نتیجه، نزاع اصولیین در باب مره و تکرار فقط مربوط به هیئت افعال هست و هیچ ارتباطی به ماده ندارد!

۱. و إنما حررنا النزاع في الهيئة لنص جماعة عليه ولأن الأكثر حرروا النزاع في الصيغة وهي ظاهرة بل صريحة فيها ولأنه لا كلام في أن المادة و هي المصدر المجرد عن اللام و التنوين لا تدل إلا على الماهية من حيث هي على ما حكى السكاكي وفاقهم عليه و خص نزاعهم في أن اسم الجنس هل يدل على الجنس من حيث هو أو على الفرد المنتشر بغير المصدر و يؤيد ذلك أو يدل عليه عدم احتجاج القائل بالمره هنا بدلالة المادة عليها مع أن من المواد ما لا نزاع في دلالتها على الدوام و استمرار. (و همانا ما نزاع را فقط در هیئت بیان کردیم به خاطر اینکه ۱- جماعتی تصریح کرده‌اند که نزاع فقط در هیئت می‌باشد و ۲- به خاطر اینکه اکثر اصولیون نزاع را در صیغه بیان کرده‌اند و صیغه ظهور بلکه صراحت در هیئت دارد و ۳- به خاطر اینکه بنا بر آنچه از سگاکای نقل شده ادعای اتفاق شده بر اینکه ماده که مصدر مجرد از لام و تنوین است بر چیزی جز ماهیت صرف دلالت ندارد و نزاع فقط در این است که آیا اسم جنس دلالت بر جنس می‌کند یا دلالت بر فردی

رد کلام صاحب فصول رحمه الله و اثبات نظریه مرحوم آخوند رحمه الله

مرحوم آخوند رحمه الله در جواب این طور می فرماید: سگاکي، نسبت به مصدر، ادّعی اتّفاق کرده که مفاد «مصدر» مجرد از لام و تنوین فقط ماهیت و طبیعت است و دلالتی بر مژه و تکرار ندارد. ادّعی او ارتباطی به ماده فعل ندارد زیرا مصدر که ماده مشتقات نیست^۱. ماده فعل، غیر از مصدر است مصدر هم خودش ماده و هیئتی دارد که به مجموع آن دو. مصدر گفته می شود. همان طور که «ضرب» دارای ماده و هیئت هست - که به مجموع آن دو، صیغه ماضی گفته می شود - «ضرب» هم مستقلاً دارای ماده و هیئتی هست، همان طور که اسم فاعل و اسم مفعول، دارای ماده و هیئت هستند مصدر هم دارای هیئت و ماده می باشد منتها بین آن ها يك ماده مشترك هست که آن ماده در مصدر هم موجود است. حال اگر فردی مانند سگاکي، اتّفاق و اجماعی را نسبت به مصدر ادّعا نماید که: مصدر فقط دلالت بر طبیعت و ماهیت می کند - نه مژه و تکرار - این دلیل و قرینه ای بر این نیست که ماده فعل - که با ماده مصدر، مشترك است - هم دلالت بر مژه و تکرار ندارد.

به عبارت دیگر ادّعی اتّفاق سگاکي، نسبت به مجموع ماده و هیئت مصدر است، مصدر - ضرب - دارای ماده و هیئتی هست که از آن به صیغه، تعبیر می شود و ماده آن «ضاد، راء و باء» است و هیئت آن «فعل» می باشد، «ممکن» است «ضاد، راء و باء» دلالت بر مژه و تکرار بکنند اما وقتی هیئت مصدری - هیئت فعل - پیدا کرد، دلالت بر مژه و تکرار از آن سلب شود و در نتیجه، ادّعی اتّفاق سگاکي، صحیح است - در حالی که در ماده فعل هم مژه و تکرار بوده. نتیجه: اگر مصدر، دلالت بر مژه و تکرار نکند، دلیل بر آن نیست که نزاع اصولیین، مربوط به هیئت است نه ماده فعل^۲

معنای مژه و تکرار

اقوال در معانی مژه و تکرار

دو احتمال در محلّ بحث وجود دارد:

الف: ممکن است مقصود از «مژه» يك فرد از افراد طبیعت و منظور از «تکرار» چند فرد از افراد طبیعت باشد یعنی مقصود از «مژه و تکرار» فرد واحد و افراد متعدّد است.

منتشر می کند و دلالتی بر مصدر ندارد و ۴- یک مویدی هم وجود دارد یا بهتر است بگوئیم یک دلیل و آن این است که کسی که قائل به مژه می باشد به دلالت ماده بر مژه احتجاج نکرده با وجود اینکه در دلالت مواد بر دوام و استمرار نزاعی نیست. (الفصول الغروية فی الأصول الفقهية؛ ص ۷۱)

۱. ماده فعل امر، فعل ماضی، اسم فاعل و سایر مشتقات، مصدر نیست بلکه مصدر هم خودش صیغه خاصی است که دارای ماده و هیئت می باشد.

۲. «... فإنه غفلة و ذهول عن كون المصدر كذلك لا یوجب الاتفاق علی أن مادة الصیغة لا تدل إلا علی الماهية ضرورة أن المصدر لیست مادة لسائر المشتقات بل هو صیغة مثلها کیف و قد عرفت فی باب المشتق مباینة المصدر و سائر المشتقات بحسب المعنی فكیف بمعناه یكون مادة لها فعلیه یمكن دعوی اعتبار المرة أو التکرار فی مادتها كما لا یخفی.» محکفایة الأصول (طبع آل البيت)؛ ص ۷۷

ب: محتمل است مقصود از «مرّه و تکرار» «دفعه^۱ و دفعات» باشد، «مرّه» یعنی یک مرتبه - نه يك فرد - و منظور از «تکرار» چند مرتبه باشد - نه چند فرد - بنابراین اگر مولائی به عبدش دستور دهد که آب بیاورد و او يك دفعه، پنج ظرف آب حاضر نماید در این صورت، بنا بر اینکه مرّه و تکرار به معنای فرد و افراد باشد، امثال مذکور از مصادیق تکرار است و چنانچه مرّه و تکرار را به معنای دفعه و دفعات فرض کنیم، آوردن پنج ظرف آب «مرّه» محسوب می شود زیرا عبد، يك دفعه چند ظرف آب برای مولای خود آورده است.

نکته: اینکه دقیقاً فارق بین این دو احتمال چیست بحث‌هایی است که اکنون محل پرداختن به آن نیست و خواننده محترم جهت اطلاع مراجعه فرمایند که نمونه‌ای از آن در پاورقی (۲ صفحه قبل) آمده است.

«ثم المراد بالمرّة و التکرار هل هو الدفعة و الدفعات أو الفرد و الأفراد. (خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۷۸)»

(سپس (بحث این است که) معنای مره و تکرار آیا دفعه و دفعات است یا فرد و افراد؟)

مختار مرحوم آخوند علیه السلام

ایشان می فرمایند گرچه ظهور دو لفظ مذکور - در معنای اول - دفعه و دفعات هست و حمل آن‌ها بر «فرد و افراد» خلاف ظاهر هست لکن حقّ مطلب، این است که مرّه و تکرار، طبق هر دو معنا می تواند محلّ نزاع و بحث واقع شود.

«و التحقيق أن يقعا بكلا المعنيين محل النزاع وإن كان لفظهما ظاهراً في المعنى الأول. (خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۷۸)»

(آنچه که با تحقیق به آن رسیده‌ام این است که هر دو معنی (دفعه و دفعات، فرد و افراد) محل نزاع است هر چند که لفظ مره و تکرار ظاهر در معنای اول است)

نکته: اینکه دیگران چه دلیلی دارند و مرحوم آخوند علیه السلام چه جواب‌هایی داده‌اند بحث‌های طولانی می باشد که از بیان آنها خودداری می کنیم و خواننده محترم را جهت آگاهی بیشتر ارجاع می دهیم به کتاب کفایه.

۲. مفاهیم تصدیقی

دلالت نکره در سیاق نهی بر عموم

یکی از کلماتی که در ردیف الفاظ دالّ بر عموم شمرده شده، نکره در سیاق نهی می باشد مثلاً اگر کسی بگوید «لا تضرب رجلاً» در عین حال که هیچ يك از الفاظ دالّ بر عموم، همراه آن نیست اما دلالت بر عموم دارد.

۱. المراد بها الوجود الذي لا يتعاقبه وجود آخر و بعبارة اخرى: المراد بالدفعه هو وحدة الایجاد، كعتق عبید او تملیکهم بانشاء واحد فانه لا یصدق علیها المرّة بمعنی الفرد و یصدق علیها المرّة بمعنی الدفعة. و بین الدفعة و الفرد عموم من وجه، لتصادقهما علی مثل انشاء عتق عبد واحد، فان کلاماً من الدفعة و الفرد صادق علیه، و تفارقهما فی عتق عبید بانشاء واحد، فانه یصدق علیها الدفعة، و لا یصدق علیها الفرد، لكونها افراداً عديدة، و فی الکلام الممتد المتصل و غیره من التدریجیات، فان المرّة بمعنی الفرد الواحد تصدق علیه، بخلاف الدفعة، فانه لا تصدق علیه، لكونه من التدریجیات. ر. ک: منتهی الدرایة ۱/ ۵۰۵.

مرحوم آخوند علیه السلام: اصل این مطلب، قابل انکار نیست و منشأش يك «ضرورت» عقلی هست که ارتباطی به لغت و «وضع» ندارد.

«ربما عد من الألفاظ الدالة على العموم النكرة في سياق النفي أو النهي و دلالتها عليه لا ينبغي أن تنكر عقلاً لضرورة أنه لا يكاد يكون طبيعة معدومة إلا إذا لم يكن فرد منها بموجود وإلا كانت موجودة. (خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۲۱۷)»

(نکره در سياق نفی و نهی از الفاظی است که دلالت بر عموم می‌کند و دلالت آن بر عموم را نمی‌توان انکار کرد زیرا ضروری است که طبیعت فقط زمانی معدوم می‌شود که تمام افراد آن معدوم باشد و الا طبیعت موجود است) در تبیین این مطلب می‌توان گفت: اگر نهی متعلق طبیعتی شد، معنایش این است که نباید آن طبیعت خارجاً تحقق پیدا کند فرضاً اگر از عقل سؤال کنیم چنانچه بنا باشد طبیعتی در خارج وجود پیدا نکند به چه کیفیت است، پاسخ این است که نباید هیچ‌یک از افراد آن طبیعت خارجاً محقق شود، معنای «لا تضرب رجلاً» این است که اصلاً نباید «ضرب الرجل» تحقق پیدا کند و چنانچه حتی یکی از افرادش محقق شود، آن طبیعت معدوم نشده بلکه لباس وجود پیدا کرده یعنی: طبیعت در مقام «وجود» به يك فرد و يك وجود، محقق می‌شود اما در مقام «عدم» باید تمام افرادش منتفی باشد تا صدق نماید آن طبیعت خارجاً محقق نشده.

تذکر: طبیعتی که در سياق نهی واقع می‌شود در صورتی دال بر عموم است که به نحو «ارسال» و «اطلاق» اخذ شده باشد یعنی طبیعت مرسله^۱ و ساریه در تمام افراد - همان طبیعتی که نسبت به تمام افراد، ارسال و شمول داشته باشد. اما اگر طبیعتی «مبهما» اخذ شد، فرضاً مولا گفت «لا تضرب رجلاً» و ما احتمال دادیم مقصود او مثلاً رجل فاسق باشد نه مطلق رجل در این صورت چگونه نهی دلالت بر عموم دارد؟

نتیجه: الفاظ عموم هم دست نیاز به جانب اطلاق دارند، ابتدا باید يك اطلاق، ثابت شود تا فرضاً کلمه کل، دال بر استیعاب تمام افراد باشد.^۲

برسی اطلاق صیغه نهی

اگر بنا باشد صیغه نهی بر شیوع و سریان دلالت نماید باید قرینه حالیه، مقالیه یا قرینه حکمت - یعنی: مقدمات حکمت - ثابت و محقق باشد. بدیهی است که قرینه حالیه، عبارت از خصوصیات و حال متکلم و قرینه مقالیه،

۱. یعنی: مطلقه.

۲. «ربما عد من الألفاظ الدالة على العموم النكرة في سياق النفي أو النهي و دلالتها عليه لا ينبغي أن تنكر عقلاً لضرورة أنه لا يكاد يكون طبيعة معدومة إلا إذا لم يكن فرد منها بموجود وإلا كانت موجودة لكن لا يخفى أنها تفيد إذا أخذت مرسله [۱] لا مبهمه قابلة للتقيد وإلا فسلبها لا يقتضى إلا استيعاب السلب لما أريد منها يقينا لا استيعاب ما يصلح انطباقها عليه من أفرادها وهذا لا ينافي كون دلالتها عليه عقلية فإنها بالإضافة إلى أفراد ما يراد منها لا الأفراد التي يصلح لانطباقها عليها كما لا ينافي دلالة مثل لفظ كل على العموم وضعاً كون عمومه بحسب ما يراد من مدخوله ولذا لا ينافيه تقييد المدخول بقيود كثيرة.» كفاية الأصول (طبع آل البيت)؛ ص ۲۱۷

لفظیه است لکن مقدمات حکمت، قرینه عقلیه است.

تذکر: اگر مقدمات حکمت، کامل و تمام باشد، استفاده شیوع و سریان به استناد همان قرینه حکمت است نه به استناد قرینه‌های دیگر مثل اینکه فرضاً رقبه، دال بر شیوع و سریان است.

اینک به بیان مقدمات سه‌گانه حکمت می‌پردازیم:

۱. اولین مقدمه حکمت، این است که مولا در مقام بیان تمام مراد خود باشد نه مقام اهمال یا اجمال. بدیهی است که گاهی انسان درصدد است مطلبی را به نحو اجمال یا اهمال بیان کند و به مقصود خویش اشاره نماید مثل اینکه مولا در مقام بیان اصل وجوب صلوات است نه خصوصیات، شرائط و موانع نماز، لذا امری را به نحو «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» صادر می‌نماید اما گاهی او در مقام این است که: آنچه در مأمور به مدخلیت دارد، بیان کند. یادآوری: اجمال و اهمال در این جهت مشترک هستند که مولا در هر دو صورت در مقام بیان نیست. اما وجه افتراقشان: در اجمال، همان‌طور که غرض مولا به بیان تعلق نگرفته به نقطه مقابلش متعلق شده یعنی: به خاطر مصلحت و حکمتی درصدد اجمال گوئی است. اما در اهمال گوئی مولا ملاحظه نموده که: نه مصلحت، مقتضی بیان است و نه عدم البیان به عبارت دیگر نه غرض به بیان، متعلق است نه به عدم البیان.

۲. مقدمه دیگر، این است که متکلم، قرینه متصله یا منفصله‌ای - اعم از حالیه یا مقالیه - برخلاف اطلاق بیان نکرده باشد.

۳. مقدمه سوم حکمت، نبودن قدر متیقن در مقام تخاطب است.

قدر متیقن در مقام تخاطب: همان قدر مسلم و متیقن در مقام گفتگو می‌باشد. مثال: فرضاً مولائی با عبدش در فضیلت عتق رقبه مؤمنه بحث می‌کند و روایات آن باب را ملاحظه می‌کنند که می‌گوید: هرکس يك عبد مؤمن را آزاد نماید یا موجبات آزادی او را فراهم کند، فلان مقدار اجر و ثواب دارد حال اگر مولا بعد از آن مباحثه به عبدش بگوید: «اعتق رقبه»، بدیهی است که آن فرمان، مربوط به عتق رقبه مؤمنه هست و قدر متیقن در مقام تخاطب، آن را به رقبه مؤمنه سوق می‌دهد. (فاضل موحدی لنگرانی، ۱۳۸۵ ش).

«قد ظهر لك أنه لا دلالة لمثل رجل إلا على الماهية المبهمة وضعا وأن الشيع والسريران كسائر الطوائى يكون خارجا عما وضع له فلا بد في الدلالة عليه من قرينة حال أو مقال أو حكمة وهى تتوقف على مقدمات. إحداها كون المتكلم فى مقام بيان تمام المراد لا الإهمال أو الإجمال. ثانيها انتفاء ما يوجب التعيين ثالثها انتفاء القدر المتيقن فى مقام التخاطب. خراسانى، ۱۴۰۹، ص ۲۴»

(به تحقیق برای شما روشن شد که مثل رجل از لحاظ وضع فقط دلالت بر ماهیت مبهمه دارد و همانا شیوع و جریان داشتن مثل بقیه چیزهای بیگانه خارج از معنای وضعی هستند؛ بنابراین برای دلالت بر آن یا قرینه حالیه می‌خواهیم یا مقالیه یا قرینه حکمت و قرینه حکمت نیاز به مقدماتی دارد ۱- متکلم در مقام بیان تمام مراد خود باشد نه اینکه

بخواهد اهمال گوئی یا اجمال گوئی کند ۲- چیزی که موجب تعیین است وجود نداشته باشد ۳- قدر متیقن در مقام مخاطب وجود نداشته باشد.)

۳. استدلال مرحوم آخوند^{علیه السلام} بر دلالت صیغه نهی بر مره و تکرار

در کلام مرحوم آخوند^{علیه السلام} می توان چند گام تصویر کرد:

نفی دلالت صیغه نهی بر دوام و تکرار

مرحوم آخوند^{علیه السلام} صیغه نهی را به صیغه امر ملحق می نمایند و احکامی که برای صیغه امر اثبات کردند را برای صیغه نهی نیز تکرار می کنند. ایشان در صیغه امر فرمودند که هیئت و ماده امر، هیچ کدام بر مره یا تکرار دلالتی ندارند؛ بنابراین در صیغه نهی نیز چنین است.

«ثم إنه لا دلالة لصيغته على الدوام و التكرار كما لا دلالة لصيغة الأمر. (خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۱۴۹)»

(صیغه نهی هیچ دلالتی بر دوام و تکرار ندارد همچنان که صیغه امر هیچ دلالتی ندارد.)

اثبات دلالت نهی بر دوام و تکرار با استفاده از دال عقلی

مرحوم آخوند خراسانی^{علیه السلام} برای استدلال عقلی دلالت نهی بر تکرار، به بیان فرق امر و نهی در مقام امتثال می پردازد به این بیان که:

چنانچه شیء مأمور به واقع شود، اتیان يك فرد از آن كفايت می کند و موافقت با امر، حاصل می شود زیرا وجود طبیعت با اتیان يك فرد هم تحقق پیدا می کند اما اگر بنا باشد با نهی مولا موافقت شود، باید تمام افراد طبیعت در خارج منعدم شود و تا وقتی تمام افراد منعدم نشود «لا يصدق أنّ الطبيعة قد انعدمت في الخارج و لم تتحقق في الخارج» پس این فرق عقلی، بین اوامر و نواهی هست و نتیجه اش این است که در باب اوامر، اتیان يك فرد كفايت می کند اما در نواهی ترك يك فرد، كافي نیست بلکه باید تمام آنچه برای طبیعت فردیت دارد منعدم شود تا موافقت با نهی تحقق پیدا کند.

«...و إن كان قضيتهما عقلاً تختلف و لو مع وحدة متعلقهما بأن يكون طبيعة واحدة بذاتها و قيدها تعلق بها الأمر مرة و النهي أخرى ضرورة أن وجودها يكون بوجود فرد واحد و عدمها لا يكاد يكون إلا بعدم الجميع كما لا يخفى (خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۱۴۹)»

(هرچند که مسئله آن دو عقلاً متفاوت است ولو اینکه متعلق هر دو یک چیز باشد به این صورت که طبیعت

۱. الحق أن صيغة الأمر مطلقاً لا دلالة لها على المرة و لا التكرار فإن المنصرف عنها ليس إلا طلب إيجاد الطبيعة المأمور بها فلا دلالة لها على أحدهما لا بهيئتها و لا بمادتها كفاية الأصول (طبع آل البيت)؛ ص ۷۷ (حق این است که صیغه امر نه با هیئت و نه با ماده دلالتی بر تکرار ندارد و فقط دلالت بر طلب ایجاد مأمور به دارد)

واحدی باشد هم در ذات هم در قید که یکبار امر به آن تعلق گرفته است و یکبار نهی و دلیل آن هم - همچنان که روشن است - این است که وجود متعلق با فرد واحد محقق می شود ولی عدم آن فقط با ازبین رفتن همه افراد محقق می شود.

بیان شرایط حکم عقل

عقل با شرطی حکم به تکرار می کند و آن اینکه متعلق نهی مهمله نباشد با این توضیحات:

عموم ترك برای افراد طبیعت در نهی به ملاحظه حکم عقل بود نه به لحاظ لفظ و دلالت نفس نهی لذا از این مطلب، معلوم شد که دلالت نهی بر دوام منهی عنه - در «لا تضرب» و امثال آن - هم از اطلاق طبیعت، عند العقل فهمیده می شود یعنی: چون طبیعت ضرب مطلقاً منهی عنه شده و ترك آن طبیعت - مطلقاً - نمی شود مگر به ترك تمام افراد آن ها دائماً لذا نهی از طبیعت به حکم عقل، دلالت بر دوام و استمرار آن حکم می کند پس چون استمرار حکم، مستند بر اطلاق منهی عنه هست باید آن طبیعت، «مطلق» باشد یعنی اگر موقت به وقت یا مقید به قیدی باشد، به مقدار همان موقت و مقید و در افراد همان موضوع، استمرار و عموم دارد. مثلاً جمله و نهی «لا تضرب زیدا یوم الجمعة» دلالت بر حرمت ضرب یوم الخمیس ندارد و همچنین نهی «لا تضرب زیدا بالعصا» نسبت به ضرب با سنگ، تعمیم ندارد آری در افراد خود آن موقت و مقید، استمرار و دوام دارد مثلاً نباید ضرب با عصا در هیچ زمانی موجود شود - و همچنین ضرب در روز جمعه.

خلاصه: نهی، طلب ترك طبیعت است پس اگر آن طلب، مطلق شد و مقید به هیچ قیدی نگشت، ترك آن طبیعت مطلقه نمی شود مگر به ترك جمیع افراد در جمیع ازمان و اما اگر مقید به قیدی شد، دلالت نمی کند مگر بر ترك افراد همان طبیعت و عمومش به مقدار همان طبیعت است.

«و من ذلك يظهر أن الدوام والاستمرار إنما يكون في النهي إذا كان متعلقه طبيعة مطلقه غير مقيدة بزمان أو حال فإنه حينئذ لا يكاد يكون مثل هذه الطبيعة معدومة إلا بعدم جميع أفرادها الدفعية والتدرجية وبالجملة قضية النهي ليس إلا ترك تلك الطبيعة التي تكون متعلقة له كانت مقيدة أو مطلقه وقضية تركها عقلاً إنما هو ترك جميع أفرادها.» (خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۱۴۹)

(از اینجا معلوم می شود که دوام و استمرار در نهی فقط زمانی است که متعلق نهی طبیعت مطلقه و غیر مقید به زمان یا حالی باشد. همانا چنین طبیعتی به جز با ازبین رفتن تمام افراد دفعی و تدریجی خود، از بین نمی رود و به طور کلی قضیه نهی، چیزی جز ترك طبیعتی که متعلق آن است نمی باشد خواه مقید باشد خواه مطلق و عقلاً ترك طبیعت به ترك همه افرادش است.)

تکرار بعد از مخالفت

اگر مولا نهی تحت عنوان «لا تشرّب الخمر» صادر نمود اما مکلفی با آن مخالفت و شرب خمر نمود آیا صرف نظر از دلیل خارجی، آن نهی به قوت خود باقی هست و حکم می‌کند اکنون که یک مرتبه با آن مخالفت شده برای مرتبه دوم و سوم نباید با آن مخالفت شود یا اینکه نهی مذکور، چنین دلالتی ندارد به عبارت دیگر: نهی مزبور دلالت می‌کند که برفرض مخالفت، بازهم تکلیف مولا به قوت خود باقی هست یا نه؟

لازم به تذکر است که به کمک دلیل خارجی می‌دانیم که اگر کسی شرب خمر نمود بازهم مکلف به ترک آن هست لکن فعلاً درصدد تحقیق در این مسئله هستیم که آیا از صیغه نهی، چنان مطلبی استفاده می‌شود یا نه؟ ممکن است کسی بگوید وقتی انسان، یک مرتبه با «لا تشرّب الخمر» مخالفت کرد چرا نهی مذکور، بازهم دلالت بر نهی از شرب خمر داشته باشد بلکه نهی مذکور، دلالتی ندارد که اگر یک مرتبه با آن مخالفت شد بازهم باید آن تکلیف رعایت شود. حقیقت مطلب این است که صیغه نهی من حیث هی، هیچ اقتضائی ندارد که اگر یک مرتبه با آن مخالفت شد بازهم نباید شرب خمر شود بلکه باید این مطلب را از دلیل خارجی استفاده کرد.

البته اگر صیغه نهی از این جهتی که مورد بحث ما هست در مقام بیان و دارای اطلاق باشد - یعنی بگوید ترک شرب خمر، مطلوب مولا هست و لو تحققت المخالفة - می‌توان به آن اطلاق تمسک کرد و گفت بعد از مخالفت هم باید شرب خمر ترک شود و الا اگر از سائر جهات، دارای اطلاق باشد برای محلّ بحث ما فائده‌ای ندارد.

خلاصه: اگر صیغه نهی از جهت محلّ بحث در مقام بیان باشد، اطلاقش کارساز است و الا باید دلیل خارجی دلالت نماید و اگر دلیل خارجی نداشته باشیم، صیغه نهی، دلالتی ندارد که اگر کسی با آن مخالفت نمود بازهم آن تکلیف، متوجه او هست زیرا برای مخالفت با نهی، يك وجود و يك مرتبه شرب خمر کفایت می‌کند و لازم نیست تمام مصادیق آن اتیان شود تا مخالفت صدق نماید.

«ثم إنه لا دلالة للنهي على إرادة الترك لو خولف أو عدم إرادته بل لا بد في تعيين ذلك من دلالة ولو كان إطلاق المتعلق من هذه الجهة ولا يكفي إطلاقها من سائر الجهات فتدبر جيداً. (خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۱۴۹)»

(نهی - در صورتی که مورد مخالفت قرار گیرد - هیچ دلالتی بر اراده ترک یا عدم اراده ترک ندارد بلکه برای تعیین این مطلب نیاز به دلالت چیز دیگری داریم ولو اینکه آن چیز اطلاق متعلق از این جهت باشد. البته دقت کنید که اطلاق متعلق از سایر جهات به درد ما نمی‌خورد)

۴. نظر شهید صدر علیه السلام در دلالت نهی بر مره و تکرار

۱/۴. بیانات ایشان در بحث مره و تکرار

۱/۱/۴. بیان فرق بین امر و نهی

ایشان در بحث المره و تکرار در جلد دوم کتاب بحوث فی علم الاصول نتایجی را بر بیاناتشان مترتب می‌دانند که در نتیجه دوم می‌فرمایند: در نهی هم مانند امر قائل به انحلال در موضوع و عدم انحلال در متعلق هستیم و در توضیح می‌فرمایند معنای این مطلب این است که در نهی هم مثل امر به لحاظ متعلق یک حکم واحد بیشتر نداریم بعد می‌فرمایند نهایت فرق بین امر و نهی در مرحله امثال می‌باشد به خاطر اینکه مطلوب در امر ایجاد طبیعت می‌باشد و در نهی اعدام طبیعت می‌باشد و برای اثبات این ادعای خود کلام صاحب کفایه ره را می‌آورند که ایشان فرموده‌اند طبیعی با ایجاد یک فرد محقق می‌شود ولی زمانی منعدم می‌شود که همه افراد آن منعدم شود.

«فمقتضى الطبع الأولى فى النهى أيضا هو الانحلال فى الموضوع و عدم الانحلال فى المتعلق و هذا يعنى: انه لا يكون فى النهى بلحاظ المتعلق أيضا الاحكم واحد كالأمر غاية الأمر الفرق بينهما فى مرحلة الامتثال، لأن المطلوب فى الأمر إيجاد تلك الطبيعة و فى النهى إعدامها، و كما قال صاحب الكفاية (قده) إيجاد الطبيعة يتحقق بفرد و لكن لا تنعدم الطبيعة إلا بانعدام تمام أفرادها» (صدر، بحوث فی علم الاصول، ج ۲، ۱۴۱۷ ق).

۲/۱/۴. بیان اشکال بعض المتأخرين

محقق صدر ره بعد از توضیح مطلب به بیان اشکال بعض متأخرين نسبت به این کلام مرحوم آخوند ره می‌پردازند، این‌گونه اشکال گرفته‌اند که این سخن مبنی بر مکتب رجل همدانی می‌باشد که قائل به این می‌باشد که نسبت طبیعی به افراد در خارج مثل نسبت آب به آبنا می‌باشد در حالی که قول صحیح این می‌باشد که نسبت طبیعی به افراد در خارج نسبت آباء و آبنا می‌باشد که طبیعت در هر فردی وجود مستقلى دارد.

«وقد أورد بعض المتأخرين على هذه المقالة بأنها مبنية على فكرة القلى الهمداني القائل بان الطبيعة فى الخارج نسبتها إلى الافراد نسبة الأب إلى الأبناء حيث يقال: أن وجودها بوجود فرد و عدمها لا يكون إلا بانعدام كل الافراد، و اما بناء على ما هو الصحيح من ان نسبة الطبيعة فى الخارج إلى الافراد نسبة الآباء إلى الأبناء فالطبيعة فى كل فرد لها وجود مستقل.» (صدر، بحوث فی علم الاصول - قم، ج ۲، ۱۴۱۷ ق).

۳/۱/۴. پاسخ به اشکال بعض المتأخرين

مرحوم شهید صدر ره در پاسخ به این اشکال می‌فرمایند: تحقیق مطلب این است که این کلام بعض متأخرين دارای خلط بین یک قاعده فلسفی و یک قاعده اصولی (عالم خارج و مفهوم) می‌باشد و اگر حکم مربوط به قاعده فلسفی بود این کلام و اشکال صحیح می‌باشد در حالی که ابتداً با خارج کار نداریم بلکه به توسط مفهوم با خارج کار داریم و در نهایت می‌فرمایند صحیح این است که نسبت طبیعی با خارج نسبت آب و آبنا می‌باشد و برای اثبات

اینکه مطلوب مفهوم ذهنی می باشد بحث را به متعلق اوامر و نواهی ارجاع می دهند.

«والتحقیق: ان هذا الكلام وقع فيه خلط بين عالمي الخارج والمفهوم، فانه لو كان الحكم ينصب على الخارج ابتداء صح هذا الكلام إلا انه ينصب على الخارج بتوسط المفهوم لأنه من موجودات عالم النفس وبلحاظ عالم المفاهيم التي هي مرآة للخارج لا يكون إلا مفهوم واحد نسبته إلى الخارج نسبة الأب إلى الأبناء و سوف يأتي مزيد توضيح لذلك في بحث تعلق الأمر بالطبيعة أو الافراد.» (صدر، بحوث في علم الأصول، ج ۲، ۱۴۱۷).

۲/۴. بیان ایشان در بحث متعلق اوامر و نواهی

ایشان در چند صیغه در بحث متعلق اوامر و نواهی در توضیح اینکه متعلق اوامر و نواهی مفهوم است نه ماهیت خارجی، تلاش می کنند که نظر عرف را مبنا قرار دهند که در ضمن بیان سه مقدمه نظر شریف ایشان در صیغ رابعه بیان می گردد:

۱/۲/۴. مقدمه اول

ایشان می فرمایند ما قبول داریم که تشخص واقعی با وجود است و قول فارابی را قبول داریم که «الشیء ما لم يتشخص لم يوجد» و بر اساس مبانی صدرايي تشخص مفهومی است مساوق با وجود این مطلب را کاملاً قبول داریم ولی نکته این می باشد که این مطلب یک مطلب فلسفی عقلی دقیق می باشد و این حکم فلسفی عقلی دقیق مانع از این نمی باشد که وقتی با نظر عرفی نگاه می کنیم عرق تشخص را به مشخصات فردیه مثل مکان و زمان و اندازه و کیفیت و ... بدانند نه چیز دیگر.

«الصياغة الرابعة- ان التشخص الحقيقي وإن كان بالوجود إلا انه مع ذلك بحسب النظر العرفي تكون المشخصات الخارجية التي هي في طول التشخص الحقيقي، من قبيل اللون والطول والعرض والكون في مكان معين وزمان معين وغير ذلك هي المشخصة للفرد رغم كونها بالدقة ضمائم عرضية ومصاديق لماهيات أخرى كلي» (صدر، بحوث في علم الأصول؛ ج ۲؛ ص ۴۰۴)

۲/۲/۴. مقدمه دوم

نکته دوم این است که وقتی این مشخصات و طبیعی در کنار وجود قرار می گیرند زید را تشکیل می دهند وقتی می گوئیم زید، منظور از زید چیست؟ زید یعنی آن طبیعی ای که با مشخصات فردی بعلاوه وجودش تشخص پیدا کرده است، وجودی که محور این مشخصات می باشد یعنی عرف این قدر را می فهمد که وقتی این مشخصات کنار هم قرار می گیرند باید وجود تحقق داشته باشد

«فحينما يسأل أحد من هو زید؟ يستعان بهذه المشخصات لتعيينها و بضمها إلى الوجود المحور لهذه المشخصات يتحقق ما نطلق عليه اسم الفرد» (صدر، بحوث في علم الأصول؛ ج ۲؛ ص ۴۰۴)

۳/۲/۴. مقدمه سوم

مقدمه سوم و نکته سوم این است که وقتی آن وجود را با قطع نظر از مشخصات فردیه نگاه می‌کنیم حصه درست می‌شود بنابراین حصه بخشی از واقعیتی است که در ضمن عمرو یا بکر یا زید است.

«و نطلق على ذات الوجود اسم الحصه، فالفرد عبارة عن ذاك الوجود المنضم إليه تلك المشخصات العرفية و الحصه عبارة عن ذات ذاك الوجود المتشخص مع غرض التّظر عن مشخصاته العرفية» (صدر، بحوث فی علم الأصول؛ ج ۲؛ ص ۴۰۴).

بعد از بیان این سه مقدمه ایشان برمی‌گردند سراغ بحث که متعلق اوامر و نواهی چه چیزی می‌باشد که در دو بخش به این سؤال پاسخ می‌دهند و ثابت می‌کنند که متعلق اوامر و نواهی طبیعی می‌باشد نه فرد و بعد هم یک ثمره بر آن مترتب می‌کنند.

۵. بررسی کلام شهید صدر علیه السلام

نکته اول این می‌باشد که مقدمه اول ایشان به تصریح خود ایشان عرفی می‌باشد که آنچه مشخص می‌باشند مشخصات فردیه می‌باشند نه وجود. مقدمه دوم ایشان هم عرفی می‌باشد که عوارض مشخصه را به وجود ضمیمه می‌کنیم البته مقدمه دوم در صورتی عرفی می‌باشد که به ایشان کمکی کنیم و بگوئیم منظور از وجود، واقعیت پیدا کردن است و الا اگر بخواهیم با ظاهر عبارت ایشان کار کنیم بحث فلسفی می‌شود و مقدمه دوم فلسفی می‌شود و صدر و ذیل کلام ایشان با هم سازگاری پیدا نمی‌کند لذا کمک می‌کنیم که این سازگاری به وجود آید اما مقدمه سوم ایشان که بحث حصه می‌باشد یک بحث عقلی می‌باشد و در این جهت نمی‌توان به ایشان کمکی کرد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله به دنبال مقایسه نظریه محقق خراسانی علیه السلام و شهید صدر علیه السلام بودیم، نتیجه‌ای که به دست آمد این بود: مرحوم آخوند ره به صورت صریح و شفاف در بحث مره و تکرار در نهی بر این نکته تأکید دارند که نهی با دال عقلی بر تکرار دلالت می‌کند.

مرحوم آخوند ره برای این دلیل عقلی خود دلایلی را آوردند که بیان گردید.

مرحوم شهید صدر ره می‌فرمایند نهی دلالت بر تکرار می‌کند و برای این مدعای خود هم دلیل مرحوم آخوند ره که یک دلیل عقلی می‌باشد را می‌آوردند اما در اشکال به بعض متأخرین قائل هستند که بحث طبیعی یک بحثی عرفی می‌باشد و نباید به بحث‌های فلسفی مخلوط شود و نسبت مغالطه به بعض متأخرین می‌دهند و در مجموع بحث را می‌خواهند عرفی بدانند که دارای اشکالاتی می‌باشد که در جای خود به آن پرداخته شده است.

فهرست منابع

١. آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، کفایة الأصول (طبع آل البيت)، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، ١٤٠٩ ق
٢. اصفهانی، محمدحسین، نهاية الدراية في شرح الكفاية، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث، بيروت، ١٤٢٩ ق
٣. صدر، محمد باقر، بحوث في علم الأصول تقريرات هاشمي شاهرودي، محمود، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامي بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، قم، ١٤٠٠ ق
٤. حائري اصفهانی، محمدحسین بن عبدالرحيم، الفصول الغروية في الأصول الفقهية، دار احياء العلوم الاسلاميه، قم، ١٤٠٤ ق
٥. فاضل موحدي لنكراني، محمد، إيضاح الكفاية، نوح، قم، ١٣٨٥ ش
٦. نرم افزار جامع اصول فقه، مؤسسه نور، قم، ١٣٩١